گفت‌وگوی «جوان» با نویسنده کتاب «خاطرات اسرای سرزمین بی‌غروب»

دموکرات‌ها گرای بمباران «دوله‌تو» را به بعثی‌ها داده بودند

تصویری از زندان و منطقه دوله‌تو

از معدود تصاویر موجود از زندانیان دوله‌تو هنگام جابه‌جایی

علیرضا محمدی

جنگ در کردستانات، شرایط خاص خودش را داشت. آنجا در میان کوه‌های سر به فلک کشیده غرب و شمالغرب کشور، عناصری از ضدانقلاب بومی و غیربومی، مدت‌ها پیش از شروع جنگ تحمیلی، اغتشاشاتی را رقم زدند که سال‌ها پس از جنگ تحمیلی نیز ادامه یافت. پیش از شروع دفاع مقدس اما مسئله کردستان، مسئله‌ای بغرنج شده بود که تقریبا تمام مرزهای غرب کشور را دستخوش ناآرامی می‌کرد. در این میان حزب دموکرات که از احزاب قدیمی کردستان به شمار می‌رفت، زندانی به نام «دوله‌تو» ایجاد کرده بود که در آن اسرایی از اقشار مختلف نگهداری می‌شد. حدود ۲۰۰ انسان بی‌گناه، مدت‌ها در شرایط سخت زندان دوله‌تو زندگی کردند و عاقبت بسیاری از آنها به شهادت رسیدند. اخیرا کتاب زندان دوله‌تو (خاطرات اسرای سرزمین بی‌غروب) نوشته رضا رستمی از نویسندگان بومی کردستان به چاپ رسیده است که به خاطرات حدود ۱۸ نفر از اسرای باقیمانده زندان «دوله‌تو» می‌پردازد. در گفت‌وگو با این نویسنده دفاع مقدس سعی کردیم تا علاوه بر معرفی این کتاب، یادکردی از بخشی مغفول مانده از دفاع مقدس داشته باشیم.

زندان‌های «دوله‌تو و آلواتان» در تاریخ جنگ کردستان اسامی شناخته شده‌ای هستند، این زندان‌ها چطور به وجود آمدند؟

حزب دموکرات خودش را یک حزب رسمی می‌دانست. داعیه آقایی بر کردستان را هم داشت و اوایل انقلاب سعی می‌کرد خودش را از بدنه انقلاب جدا معرفی نکند. چندین دور مذاکرات هم بین هیئت حسن نیت و دموکرات‌ها برگزار شده بود. بعد که مثل خیلی از جریان‌های منافق، ماهیت ضد انقلابی این حزب هم مشخص شد، آنها در جنگ کردستان هر اسیری را که می‌گرفتند، به زندان دوله‌تو می‌بردند و آنجا نگهداری می‌کردند. اینطور وانمود می‌کردند که کارشان رسمی و طبق منشورهای بین‌المللی است، اما در واقع بسیاری از زندانی‌های دوله‌تو از مردم عادی بودند که جرمشان دفاع از انقلاب، حضرت امام و یکپارچگی ارضی ایران بود. بعد از بمباران زندان دوله‌تو در ۱۷ اردیبهشت سال ۶۰ که توسط جنگنده‌های بعثی صورت گرفت، باقیمانده زندانی‌های دوله‌تو به زندان آلواتان منتقل شدند.

دوله‌تو و آلواتان کجا هستند؟ اسامی آنها از کجا آمده است؟

هر دو در استان آذربایجان غربی و نزدیک شهر مرزی سردشت قرار دارند. خیلی از هم فاصله ندارند. دوله‌تو در شمال سردشت و در نقطه صفر مرزی قرار دارد. این زندان در واقع یک اصطبل بود که در گذشته برای نگهداری احشام استفاده می‌شد. در منطقه کردستان وقتی گله را به چرا می‌برند، برایشان خانه‌هایی شبیه همان اصطبل یا طویله می‌سازند تا در سرمای منطقه در امان باشند. بعدها دموکرات‌ها یک اصطبل در روستای دوله‌تو را تبدیل به زندان می‌کنند تا هم به شأن و شخصیت اسرایشان توهین کرده باشند و هم آنها را در شرایط سختی نگهداری کنند. اسامی هر دوی این زندان‌ها از روستاهایی گرفته شده که زندان‌ها در آن قرار داشتند. زندان دوله‌تو در روستایی به همین نام بود و زندان آلواتان هم در روستایی به همین نام.

از چه زمانی تصمیم گرفتید کتاب خاطرات اسرای دوله‌تو را بنویسید؟

من از سال ۸۸ شروع به نویسندگی در حوزه دفاع مقدس کردم و الان چندین کتاب در خصوص شهدای بومی کردستان نوشته‌ام. از شهدای بمباران شیمیایی مریوان گرفته تا شهدای شاخص و دیگر ایثارگران منطقه. در مرور خاطرات آن دوران، بارها به اسم زندان دوله‌تو برمی‌خوردم. می‌دانستم برخی از اسرای این زندان هنوز زنده هستند، اما در تعجب بودم چرا هیچ کتابی در خصوص دوله‌تو نوشته نشده است. حتی یک یادواره یا سالگرد هم برایش برگزار نمی‌شد. فقط یک فیلم به نام زندان دوله‌تو ساخته شده است. این موضوع باعث شد تا تصمیم بگیرم کتابی در خصوص خاطرات اسرای زندان دوله‌تو بنویسم تا حتی‌المقدور شهدا و اسرای این زندان از غربت و مظلومیت خارج شوند.

زندانی‌های دوله‌تو چه تعداد بودند و ماهیتشان چه بود؟

آمار دقیقی از زندانی‌ها وجود ندارد. چیزی حدود ۲۰۰ نفر بودند. جرم مشترک همگی آنها جانبداری از انقلاب بود وگرنه در بین این زندانی‌ها از پزشک، کارگر، جهادگر و رزمنده گرفته تا مردم بومی منطقه وجود داشتند. مثلاً یک نفر جهادگر که از اصفهان آمده بود در مریوان مسجد بسازد، توسط ضد انقلاب اسیر شده بود. آنها نمی‌خواستند بچه‌های انقلاب باعث آبادانی کردستان شوند مبادا مردم با انقلاب همراه گردند. به همین دلیل جهادگرها را هم اسیر می‌کردند. یا آن بومی را که دلش با انقلاب بود و علیه ضد انقلاب می‌ایستاد را هم به اسارت درمی‌آوردند. من در این کتاب سعی کردم علاوه بر وقایع زندان دوله‌تو، به حوادث و رویدادهای حاشیه‌ای هم بپردازم. مثلاً واقعه شهادت تعدادی از اسرا در منطقه «سیرانبد» را که اکنون یادواره‌ای برایشان ساخته شده است را هم در کتاب آورده‌ام. یا ماجرای شهادت «ناهید فاتحی کرجو» دختر ۱۶ ساله بومی کردستان که جرمش دوستداری حضرت امام بود هم در این کتاب آورده شده است.

برای جمع‌آوری خاطرات اسرای دوله‌تو با چند نفر از بازماندگان این زندان گفت‌وگو کردید؟

با ۱۸ نفر صحبت کردم. هشت نفر از این عزیزان خارج از استان کردستان و ۱۰ نفرشان هم که بومی منطقه هستند.

چه بخش‌هایی از خاطرات شما را بیشتر تحت تأثیر قرار داد؟

در میان خاطراتی که در کتاب آورده شده است، از شکنجه و تیرباران به جرم ناسزا نگفتن به حضرت امام گرفته تا کمبود غذا و امکانات برای زندانیان و درست کردن چای داخل قوطی کنسرو و... خاطرات بسیاری وجود دارد. مثلاً یکی از راوی‌های کتاب به اسم آقای خاکپور می‌گفت منافقین این زندان را که طویله‌ای بود، با ایجاد فشارهای روحی و روانی و با تغذیه

> این زندان در ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ توسط بعثی‌ها بمباران شد. در واقع هماهنگی بین دموکرات‌ها و بعثی‌ها صورت گرفته بود تا عراقی‌ها این زندان را بمباران کنند و اگر شد، تقصیر را گردن ایران بیندازند. دموکرات‌ها چون خودشان تحت فشار رزمنده‌ها بودند و شکست‌های زیادی را متحمل می‌شدند، نمی‌توانستند از پس تأمین ۲۰۰ زندانی دوله‌تو برآیند، به همین دلیل با بعثی‌ها هماهنگ می‌کنند تا آنجا بمباران شود

نان خشک، بیگاری کشیدن و کتک و فحش و شکنجه روحی دادن به اسرا، به سرانجام رساندند. امامی‌نسب و ثامنی مقام دو شهیدی که چند روز قبل از ورود ما به زندان به شهادت رسیده بودند از بچه‌های ارتش بودند. ضد انقلاب به هیچ کس رحم نمی‌کرد و دشمن اصلی آنها سپاه، بسیج، جهاد، ارتش، ژاندارمری و مهم‌تر از اینها پیشمرگان کرد مسلمان بود. به قدری از اینها متنفر بودند که آنها را همتراز پاسدارها می‌دانستند و شکنجه می‌کردند.

سرنوشت زندان دوله‌تو چه شد و زندانیانش چه شدند؟

این زندان در ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ توسط بعثی‌ها بمباران شد. در واقع هماهنگی بین دموکرات‌ها و بعثی‌ها صورت گرفته بود تا عراقی‌ها این زندان را بمباران کنند و اگر شد، تقصیر را گردن ایران بیندازند. دموکرات‌ها چون خودشان تحت فشار رزمنده‌ها بودند و شکست‌های زیادی را متحمل می‌شدند، نمی‌توانستند از پس تأمین ۲۰۰ زندانی دوله‌تو برآیند، به همین دلیل با بعثی‌ها هماهنگ می‌کنند تا آنجا بمباران شود. همانطور که در مقدمه کتاب هم نوشته‌ام، رمز و راز ماجرا این بود که کدام نابغه نظامی به این نتیجه رسیده بود که کشتن انسان‌های بی‌دفاع و غیرمسلح با عملیات پُر ریسک و پرهزینه هوایی بهتر از مسموم کردن یا اعدام دسته‌جمعی یا روش‌های دیگر است؟ به هر حال بعد از بمباران دوله‌تو، بسیاری از زندانی‌ها به شهادت می‌رسند و آنهایی هم که زنده می‌مانند، یا فرار می‌کنند یا به زندان آلواتان منتقل می‌شوند. آنهایی که از دو زندان دوله‌تو و آلواتان نجات پیدا کردند، کسانی هستند که یا از آنجا فرار کردند یا مبادله شدند یا خانواده‌هایشان مبلغی پول به ضد انقلاب پرداخت و آنها را آزاد کرده بودند.

ماجرای هماهنگی دموکرات‌ها با بعثی‌ها در جریان بمباران دوله‌تو چطور به اثبات می‌رسد؟

روز حادثه همه نگهبان‌ها محوطه زندان را ترک می‌کنند و فقط یک پیرمرد در محل می‌ماند. در زندان‌ها هم بسته می‌شود و حتی پرچم‌های سفیدی روی زندان نصب می‌شود تا بالگردها و جنگنده‌های دشمن، محل زندان را به خوبی شناسایی کنند و بمب‌ها را درست روی هدف‌هایی بیندازند که دموکرات‌ها با پرچم‌های سفید مشخص کرده بودند.

گویا زندان آلواتان را همین باقیمانده زندانی‌های دوله‌تو می‌سازند؟

بله، البته روایت‌ها متفاوت است. یک عده می‌گویند آلواتان از قبل بوده و عده‌ای دیگر می‌گویند خود زندانی‌های دوله‌تو آنجا را ساختند. گویا این روایت معتبرتر است که ساختمان زندان آلواتان بوده است اما چون اسرا به آنجا منتقل می‌شوند، این ساختمان وسیع‌تر و تغییراتی در آن داده می‌شود تا بتواند پذیرای تعداد زندانی‌ها شود. هرچه هست، نحوه ساختن آلواتان و مشکلاتی که زندانی‌ها در این مسیر می‌کشند هم از دیگر مسائلی است که جا دارد روی آن کار شود.

به نظر می‌رسد در خصوص زندان‌های دوله‌تو و آلواتان کار تحقیقاتی زیادی صورت نگرفته است و هنوز هم این بخش از تاریخ دفاع مقدس در گمنامی و مظلومیت قرار دارد؟

دقیقاً همین طور است. من وقتی روی خاطرات اسرای دوله‌تو کار کردم، متوجه شدم هر کدام از بازماندگان این زندان می‌توانند موضوع یک کتاب یا مستند باشند. خاطرات آنها واقعاً بکر و جذاب است. از طرف دیگر شما ببینید برخی از اسرای دوله‌تو هنوز به صورت رسمی جزو آزادگان قرار نگرفتند. مثلاً یک نیروی مردمی که تنها به جرم حمایت از انقلاب اسیر شده بود، چون از سازمان خاصی مثل ارتش یا سپاه یا جهادسازندگی و... نبود، بعد از آزادی نامش در لیست آزادگان قرار نگرفت و اکنون هم از هیچ حقوق یا مزایایی برخوردار نیست. اسرای دوله‌تو واقعاً مظلوم هستند و جا دارد روی آنها و خاطراتشان توجه بیشتری صورت گیرد.

بخشی از متن کتاب زندان دوله‌تو

«غروب بیستم شهریورماه ۱۳۵۹، ما را به زندان دوله‌تو منتقل کردند. آسمان شب پتو و خاک زمین، تشک ما بود. پیشمرگ‌ها دور تا دور ما آتش روشن کرده بودند که ما از درون حلقه آتش نتوانیم فرار کنیم. ما در آن زمین نمناک دوله‌تو که در کنار رودخانه‌ای بود و از یک جهت به کوه و از جهتی دیگر به دشت مشرف بود نشسته بودیم. برخی از اسرا چرت می‌زدند. آن شب هر از گاهی دموکرات‌ها رگبار می‌زدند تا زندانی‌ها بترسند و فرار نکنند. در دل تاریکی، مسئولان اتاق‌های هشت‌گانه زندان بچه‌ها را جمع و حدودی تعیین کردند و گفتند از اینجا تکان نخورید. در زندان دوله‌تو بیگاری به تدریج آزاد شده بود. زندانیان روی سنگ‌هایی که چیده بودند، می‌نشستند و زندانبانان در جاهایی که آفتاب و باران اذیتشان نمی‌کرد، استراحت می‌کردند. زندانیان پس از ورود به منطقه وظیفه داشتند برای زندانبانان چادر بزنند و امکانات رفاهی برای آنها فراهم کنند. حدود ۱۰ روزی را که در زندان دوله‌تو بودیم، هر وقت می‌خواستند از حوزه قضایی یا مراکز قضایی حزب دموکرات برای بازجویی بیایند، زندانبانان با اسرا لطیف‌تر می‌شدند؛ زمانی که ماموستا وارد می‌شد، گوسفندی برایش می‌کشتند و کباب درست می‌کردند و بعد از این مراحل زندانیان منتظر بودند تا فراخوانده شوند.»

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۸۷

خاطره

خاطره یک رزمنده از روزهای پایانی جنگ

بصیرت حمید

او را به قافله شهدای دفاع مقدس رساند

غلامحسین بهبودی

متن زیر خاطره کوتاهی از صمد رضایی یکی از رزمندگان دفاع مقدس است که آن را با سرویس ایثار و مقاومت روزنامه «جوان» در میان گذاشته است. این خاطره کوتاه به مقطع پایانی جنگ تحمیلی و شرایط آن روزها می‌پردازد که با هم می‌خوانیم.

ظهر در اتاق بالایی خانه که پاتوقم بود نشسته بودم و برای چندمین بار وسایل داخل کوله‌ام را می‌چیدم که خواهر کوچک‌ترم بدو وارد اتاق شد و گفت جنگ تمام شده است. هوش از سرم پرید، سریع از پله‌ها پایین دویدم و خودم را به اتاق نشیمن رساندم. پدرم نشسته بود و با دقت به حرف‌های گوینده رادیو گوش می‌داد. من را که دید گفت: «صمد جان به سلامتی جنگ هم تموم شد. دیگه لازم نیست مخ من و مادرت رو برای جبهه رفتن کار بگیری.»

بابا خودش دو بار از طرف کارخانه‌شان به جبهه اعزام شده بود اما اجازه نمی‌داد من به جبهه بروم. اصلاً باورم نمی‌شد قطعنامه در حالی پذیرفته شده باشد که من بعد از کلی دوندگی توانسته بودم نظر پدر و مادرم را برای رفتن به جبهه جلب کنم. من و حسن براتی یکی از بچه محل‌هایمان با هم می‌خواستیم به جبهه برویم. البته من یک جورهایی آویزان حسن بودم. از من بزرگ‌تر بود و قبلاً چند بار اعزام گرفته بود. وقتی خبر پذیرش آمد، اولین کاری که کردم رفتم به حسن سر زدم. مادرش گفت به مسجد رفته است. آنجا حسن داخل شبستان تنها نشسته بود و از روی مفاتیح دعا می‌خواند. نزدکیش رفتم و دیدم دارد گریه می‌کند. علتش را پرسیدم که گفت: «مگه نشنیدی جنگ تموم شده. انگار ما از قافله شهدا عقب موندیم.» «جمله ما از قافله عقب ماندیم» را بارها از دوستان دیگرمان شنیده بودم اما چون خودم به جبهه نرفته بودم، تصور درستی از جنگ و شهادت نداشتم. به حسن گفتم: «نمیشه که جنگ یهو تموم بشه. مگه الکیه!» لبخند تلخی زد و گفت: «فعلاً که تموم شده.» بعد با هم به آسایشگاه پایگاه رفتیم و حسن که کلیددار اسلحه‌خانه بود، در گاوصندوق را باز کرد و یک کلاش برای من برداشت و یکی برای خودش و شروع کرد به باز و بسته کردن اسلحه و خودمان را سرگرم کردیم. شاید نیم ساعت بیشتر نگذشته بود که آقا حمید از قدیمی‌های بسیج و جبهه و جهاد آمد و گفت می‌خواهد به منطقه برود. با تعجب پرسیدیم مگر خبری نداری جنگ تمام شده است؟ گفت جنگ تمام شده، آتش بس که برقرار نشده است. نفهمیدیم منظورش چیست و گذشتیم. شاید دو روز گذشته بود که خبر رسید عراقی‌ها از جنوب حمله کرده‌اند. گویا امام هم پیام مهمی به سپاه صادر کرده بود. اوضاع طوری شده بود که مثل روزهای اول جنگ، هر کس هر وسیله‌ای دستش می‌رسید برمی‌داشت و با آن راهی جبهه می‌شد. من هم همراه یک وانت که یکی از بسیجی‌های محله جور کرده بود همراه حسن براتی به سمت خوزستان حرکت کردیم. در راه وانت خراب شد و با مینی‌بوس‌های گذری تا اندیمشک رفتیم. آنجا که رسیدیم، داخل یکی از گردان‌های لشکر ۱۰ تقسیم شدیم. قرار بود به جنوب برویم که گفتند چند نفر دارند به سمت غرب می‌روند. قضیه حمله منافقین پیش آمده بود. اوضاع واقعاً عجیب و غریب شده بود. ما همراه یک عده از رزمنده‌ها به سمت کرمانشاه حرکت کردیم و صبح روز پنجم مردادماه به منطقه «چهارزبر» رسیدیم. کار منافقین تقریباً تمام شده بود و ما باید به تعقیب فراری‌ها می‌پرداختیم. آنجا من صحنه‌های خاصی را دیدم. برخی منافقین که توان فرار نداشتند، قرص سیانور خورده و به درک واصل شده بودند. جنازه یک خانم به دست مردم یک روستا افتاده بود و داشتند او را این طرف و آن طرف می‌کشیدند که اجازه ندادیم و جسد را همراه اجساد دیگر منافقینی که از سطح منطقه جمع‌آوری کرده بودیم به سردخانه منتقل کردیم.

> برخی منافقین که توان فرار نداشتند، قرص سیانور خورده و به درک واصل شده بودند. جنازه یک خانم به دست مردم یک روستا افتاده بود و داشتند او را این طرف و آن طرف می‌کشیدند که اجازه ندادیم و جسد را همراه اجساد دیگر منافقینی که از سطح منطقه جمع‌آوری کرده بودیم به سردخانه منتقل کردیم

تا هشتم یا نهم مرداد در منطقه بودیم و بعد به اندیمشک برگشتیم و چون در یک واحد رزمی مشخصی نبودیم، به توصیه یکی از رزمنده‌های قدیمی به تهران برگشتیم. در تهران شنیدیم که حمید در عملیات «لبیک یا خمینی» که جنوب کشور انجام شده بود، به شهادت رسیده است. او یکی از آخرین شهدای جنگ تحمیلی بود که چون بصیرت داشت، توانست زودتر از ما خودش را به جبهه برساند و جزو آخرین نفرات با قافله شهدای دفاع مقدس همراه شود.

جدول

از راست به چپ

■ ۱ـ ادیب، سیاستمدار و صدراعظم محمدشاه قاجار و نویسنده کتاب منشآت ■ ۲- گردنبند اسارت- ماهر در دعوا- ضمیر بی حضور ■ ۳ـ بندگی- شکاف و ترک- پایتخت شاهرخ تیموری- دشت و صحرا ■ ۴ـ رد پا- شیرینی تولد- دشنام- مهاجم سال‌های دور فوتبال ایتالیا ■ ۵- ماهی‌فروش- از مراجع تقلید فقید- خوردنی ■ ۶- قله زاگرس- برکت و فزونی نعمت- جنس ■ ۷ـ برگ برنده- گناه- پوشیده و پنهان- هنوز انگلیسی ■ ۸ـ بنده خانه‌زاد- رمان مارک تواین- ریه ■ ۹- مساوی- ناگهانی- دامنه کوه- بند دست ■ ۱۰ـ موجودیت- چوب خوشبو- جست‌وجوی اینترنتی ■ ۱۱ـ پایتخت فرهنگی پاکستان- باران منجمد- الفبای نابینایان ■ ۱۲ – از خدایان مصری- انکرالاصوات- نظرات- دهل ■ ۱۳ـ ارزش؛ اعتبار- هریسه- صدای رعد- تن‌پوش مردانه ■ ۱۴ –آش- نوعی کلم- خوب و زیبا ■ ۱۵ـ رفتاری مخالف و ناسازگار از خود نشان دادن

از بالا به پایین

■ ۱- نوعی آلبالو- بسیار فقیر و بی چیز ■ ۲ـ نماینده قانونی- جهنم- کمک ■ ۳ـ تکرار حرف آخر- توشه، خوراک- درخت بومی حاشیه خلیج فارس ■ ۴- مظهر نرمی- گیاه گونی- شتر تندرو- شامه نواز ■ ۵- گودال- محکم نظامی- بانگ و آواز مهیب ■ ۶ـ زینت- شاه مغولی- پاکی و سادگی ■ ۷- حرف خطاب- اسب قهوه‌ای رنگ- ترش و شیرین- پارچه کشباف ■ ۸ـ بلدالامین- از گیاهان طبی که عوارض ناشی از دیابت را کاهش می‌دهد- سازمان بزرگ جهانی ■ ۹ـ لیست- علامت جمع- زنگ و جرس- عنصر شیمیایی ■ ۱۰ـ از آلات موسیقی قدیمی- نوشیدنی ترش و گازدار که از تخمیر شیر به دست می آید- واحد مسافت دریایی ■ ۱۱ـ گاز نیتروژن- قالب ریخته گری- شهری در لرستان ■ ۱۲ـ نفس خسته- اندام تعادلی ماهی- باختر- مقابل و نزد ■ ۱۳- پایتخت بنگلادش- ریم- تلخ ■ ۱۴ـ از وزرای دفاع شهید- سنگ سبز قیمتی- سیخ نانوایی ■ ۱۵- سبک‌ترین عنصر شیمیایی- کاخ پادشاهان صفوی در اصفهان و قزوین

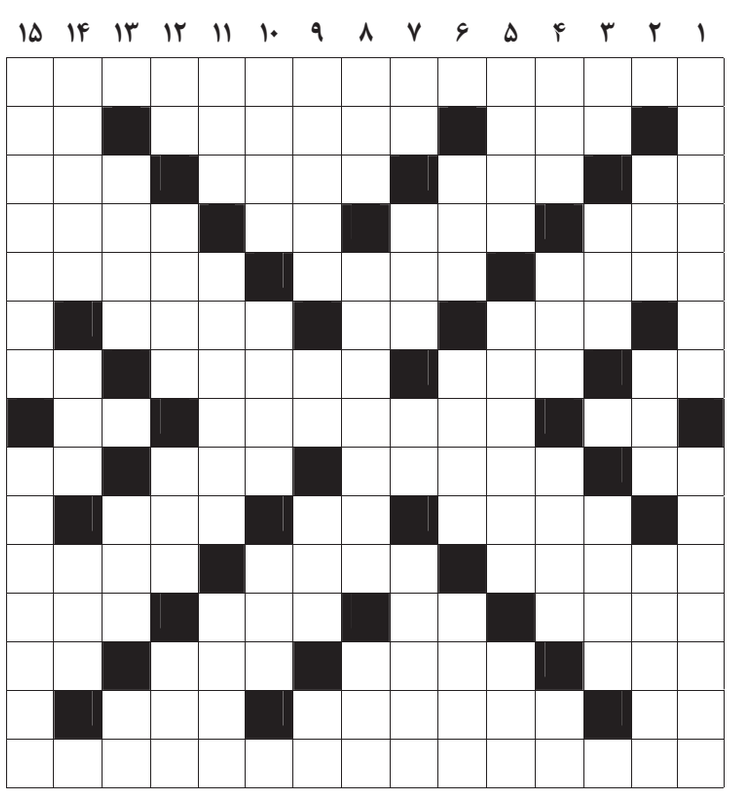

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۷	۴					۹
			۶					
	۱	۹						۶
۵						۸		
				۵		۴		
۳		۴				۷		
	۵	۳			۷		۱	
۸				۳				
	۷				۹		۲	۸

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۹۸۶

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	س	ه	ز	ا	ر	م	ت	ر	ب	ا	م	ا	ن	ا	غ
۲	ی	و	ل	ا	خ	س	ی	س	ی	ل	■	ل	ب	و	
۳	م	ا	ن	■	ت	م	و	ز	■	ک	و	ف	ی	■	ا
۴	ا	ک	د	ش	■	ت	ا	ی	پ	■	م	ر	ا	س	م
۵	پ	ش	■	ک	ش	ک	■	ر	■	ه	ی	ا	ف	ت	■
۶	ا	■	ت	ر	و	ی	■	م	■	ن	ی	ا	ه	■	ک
۷	ت	ز	و	ی	ر	■	ل	ی	م	■	و	م	ب	■	
۸	ش	ی	ر	■	ا	ت	ا	ز	و	ن	ی	■	ن	ا	ر
۹	ی	ر	م	ر	■	م	ل	ا	ا	س	■	ا	چ	ا	ب
۱۰	ن	ن	■	و	ر	د	ا	ن	■	س	ی	ر	ا	ن	و
۱۱	ظ	ل	م	ا	ن	ی	■	س	ک	ا	م	■	ف	ا	ر
۱۲	ق	ر	ا	ی	ح	■	ی	س	ا	ر	■	ی	ک	ل	ا
۱۳	ل	■	ی	و	ر	و	■	ل	م	ت	ر	■	ا	و	ت
۱۴	ب	ر	ک	■	و	ا	د	ا	ر	■	م	ا	ل	ر	و
۱۵	ا	ق	ا	م	ح	م	د	خ	ا	ن	ق	ا	چ	ا	ر